

المهيه به وزم بومرته لرده و زم بوقبولمز باغ
وجود عينك ظهوردن اولدر مشوي پيرایشانند
کين عالم نبود. جان ایشان بود در ربای خود .
پيشتر زافلاک کيوان دیده اند. پيشتر از خلقت
انگورها. حورده ميه او نمود شورها . در دل
انگور می رادیده اند. در فهای محض شی رادیده اند .
در فهای شی رادیده اند. بی دماغ و دل پسران
فکریت بدنند. و بر معنای رعنا دخی بود که شراب
مدامه دن مراد اعیانک عالم ارواحده ادراک
حجت ذاتی ايله ملکی اوله پس شکرک معنایستی
حقیقی اولور یعنی شوق حیرت و همیان اولور
ارواح اهل کماله مشاهده جمال و جلال حقدن
حاصل اولور پس بوکره تعبیر مرام بو اولور که
بر اولور که بزادراک حجت ذاتی و شرب و مدامه
اسما و صفات قدق محبوب حقیقینک شیورنه

مصاحب

مصاحب اولدوغمز حالده ايله حجت ذاتیه که بزاکله
هایم و حیران اولدق عند مشاهده جمال الحی و معاینه
جلال وجود المطلق قبل وجود الاکوان و تعشق
الازواق الی الابدان بیت روزی که مدار
پسح و افلاک نبود. و آمیزش آب و آتش و خاک
نمود. بر باد تو مشقت بودم و یاده پرست. هر چند
نشان از یاده واز تا که قالها الیدر کاس و هی شمس پذیرها
هلال و کربد و اذا مریت تخم اللغات بدر ماه تمامه
دیرتر وجه تشبیه شمس طلوعندن مبارده ایلد و
کنده او تریدر کاتد شمشه طلوعده و یا خرد غریده
مبارده ایلر کاس شرابله طلوا اولان چنانچه دیرلر
شراب ايله طلوا اولیینه کاس دیمز شمشدن مراد
جرمیدر یدر افعال دندر ثلاثیسی ذرید و ور
کلور هلال ماه نوک اسمیدر سید و فعل مضارعدر
بد آید و بد و آرن بد و بدیدر بالوا و نا هرا و نعلق